

جرارد

«مرگ‌گذشت من»

نویسنده : استیون جرارد

مترجم : مسعود وطن پرست

سرشناسه	: جرارد، استیون، ۱۹۸۰ - م.
عنوان و نام پدیدآور	: Gerrard, Steven جرارد: «سرگذشت من» / نویسنده استیون جرارد، [هنری وینتر؛ مترجم مسعود وطن پرست.
مشخصات نشر	: تهران: منوچهری، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۹۴-۱۳-۱
وضعیت فهرست	: فیبا
فوبسی	
یادداشت	: عنوان اصلی: Gerrard : my autobiography, ۲۰۰۷.
عنوان دیگر	: استیون جرارد.
موضوع	: جرارد، استیون، ۱۹۸۰ - م. -- سرگذشتنامه فوتبالیست‌ها -- انگلستان -- سرگذشتنامه
شناسه خرد	: وینتر، هنری، ۱۹۶۳ - م.
شناسه بزرگ	: Winter, Henry
شناسه خزونه	: وطن پرست، مسعود، ۱۳۲۶ - ، مترجم
شناسه کتابخانه	: الف ۱۳۹۱ ح ۴۱۳ / ۷ / ۹۷۴۲ / ۷
ردیف بنگاه ملی	: ۷۹۶ / ۳۳۲۰۹۲
شناسه کتابخانه ملی	: ۲۹۵۳۶۹۰

نام کتاب :

جرارد «سرگذشت من»

ناشر :

انتشارات منوچهری

نویسنده:

استیون جرارد (Steven Gerrard)

مترجم :

مسعود وطن پرست

ناظر چاپ:

زنده یاد جعفر بهروز هنری

طراحی و صفحه آرایی :

عباس بهروزوزیری

نوبت چاپ اول:

سال ۱۳۹۱

تیراژ :

۱۰۰۰

شابک :

۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۹۹۴ - ۱۳ - ۱

قیمت :

۸۵۰۰ تومان

فهرست :

صفحه	عنوان
۱۰	سبح بدنیا آمدم
۲۸	رشد کردن و سخت شدن
۳۷	دستیابی به رویای بزرگ
۵۴	توپ بازی ها، دوران به جوانی
۷۲	بهشت لیورپول
۹۷	فراخوانی به تیم ملی انگلستان
۱۲۴	مشکل تکل زدن
۱۴۴	بازل در تاریکی
۱۵۳	ستاره ها و اعتصاب ها
۱۶۰	احساس آبی
۱۷۱	سه ماده شیر
۱۷۸	آینده من

یاد و خاطره

تابستان سال گذشته دفترم در سفرش به ایران در میان سوغاتی هایش کتابی برایم هدیه آورد. این بار او با شناخت از رومی و ورزش دوستی من بویژه علاقه ام به فوتبال کتابی فوتبالی به ارمغان داشت. زندگی نامه کاپیتان امروز انگلستان - استیون مایکل من مواره شفصیت و نوع بازی او را با کریم باقری عزیز فوتبالیست به ملاقایم ملی ایران مقایسه می کنم.

کتاب حاوی نکات جذاب و هالی بود که ترجمه آن را سودمند یافتیم تا هم میهنان ورزش دوست هم از خواندن آن بهره مند شوند.

جالب آنکه در انگلستان که مهد فوتبال من بوده است ، در میان باشگاه ها ، تیم ملی ، مربیان و بازیکنان مسائلی بحث می شود که در کشور عزیزمان ایران و بی شک در تمام ممالک دنیا وجود دارد. ما نکات مهم نوع نگاه و چگونگی برخورد با این چالش ها ست که زیبا و آموزنده و بی نظیر تفاوت دستاویز کار است .

میراد هم مانند همه بازیکنان در هر سن و سالی به مکتبای میزان تجربه اش برآوردهای فام و پخته داشته است . ولیکن شور و عشق او به فوتبال و تلاش فستکی ناپذیرش وجه ممتازی بود که او را سرآمد فوتبال انگلستان کرد.

اهداء

هر بار که با اتومبیل به استادیوم آنفیلد^۱ می روم ، همانطور که از دروازه شانکلی^۲ می گذرم بر عتم^۳ کم می کنم. چشمانم به یادواره هیلز بورو^۴ خیره میشود و به نشانه های ادای احترام به ۹۶ هوادار لیورپول^۵ که از مسابقه نیمه نهایی سال ۱۹۸۹ جام انگلستان به خانه برگشتند ، نگاه می کنم. شال گردن های جا مانده از هواداران بازدیدکننده به همراه حلقه های گل را می بینیم که نمود احترام به خانواده هایی است که اشک های آنان هرگز خشک نخواهد شد. به شعله هایی می نگرم که همیشه زبانه میکشد و به دنیا یادآوری می کنند که آن ۹۶ تن هرگز و هرگز از خاطرها فراموش نشوند.

در حالیکه اتومبیلیم به گندی^۶ نزدیک یادواره میگردد به نام هایی نگاه میکنم که در آنجا به زمین افتادند و بر نخاستند. نامی می ایستد. جان - پل جیلپولی^۷ ده ساله جوانترین آنهایی که هرگز از شفیلد^۸ با ننگش در هاداری که بخاطر تیم مورد علاقه اش جان باخت. پسری که زندگیش در بدو شروع خانگی بود با شکلی به کام مرگ رفت که با انسانیت همخوانی ندارد. جان پل را میشناختم. او پسر () لوزه بر اندامم می افتد ، صلیبی میکشم و به رانندگی ادامه می دهم . اتومبیل را پارک میکنم و قدم به استادیوم آنفیلد می گذارم در حالیکه همچنان به جان - پل و پدر و مادرش فکر میکنم با خشم منم میگویم چقدر شانس آوردم . من حدودا نه ساله بودم که هیلزبورو ، جان - پل را از ما گرفت. ما یک سال و اندی با هم اختلاف سن داشتیم اما در عین حال همفکر بودیم. جان - پل باشگاه لیورپول را همان اندازه دوست داشت که من اشتیاق به تن کردن پیرهن سرخ را. خیلی به هم شباهت داشتیم . هر دو در ناحیه مرسی ساید^۹ بودیم و در علایق شیه جان پل در فوتبال

^۱ anfield

^۲ shankly

^۳ Hillsborough

^۴ Liverpool

^۵ John-poul Gilhooley

^۶ sheffield

^۷ Merseyside

خیابانی بیرون خانه ما در محله هوی^۱ تن^۱ در حومه شهر لیورپول در حالیکه نوارباشگاه لیورپول را به تن می کرد شرکت می جست. باشگاه لیور پول برای جان- پل یک دنیا بود.

شنبه ۲۵ آوریل ۱۹۸۹ در دهنم مثل همه مردم مرسی ساید خاطره ای تلخ باقی ماند. باشگاه لیور پول در خانه ای که من در آن رشد کردم حکم یک اعتقاد را داشت بنابراین وقتی که خبری از آن اتفاق در مسابقه شنیدیم به سرعت دور هم جمع شدیم و اخبار تلویزیون را تماشا کردیم. من و پدرم مادر برادر پل آنجا نشستیم و ناباورانه به تصاویر خیره شدیم. در حالیکه جزییات غمبار حادثه را به براندام می افکند اخبار را می شنیدیم. نمیتوانستم شرایط وحشتناک هیلزبورو را تحمل کنم. هیچکس نمیتوانست این کشتار را درک کند. چرا؟ چگونه؟ توسط چه کسی؟ سئوالات بسیاری مطرح بود. در آن شب فضا در منزل ما بد بود، واقعاً بد. همه ما نگرانی مشترکی داشتیم " آیا کسی از نمایان ملی دیدن مسابقه رفته است؟ خدایا کسی آنجا نباشد. بالاخره برای خوابیدن به بستر رفتیم. از پله ها بالا رفته بروی تخت افتادم به امید اینکه خواب افکار پریشان مرا دور کند. فایده ای نداشت. تصاویر هیلزبورو مرا بیدار نگه میداشت. نهایتاً در ساعت های اولیه صبح پریشان به خواب رفتم.

ساعت هشت و نیم صبح روز بعد صدای بوییدن درب آمد. از پله ها پایین دویدم و قفل درب را باز کردم. پدر بزرگ تونی^۲ آنجا ایستاده بود. بدون کلمه ای صحبت به داخل و به اطاق ورودی آمد. بقیه اعضا و خانواده وارد شدند و همگی در اطاق ورودی منتظر صحبت پدر بزرگ شدند. همه می دانستیم باید مشکلی پیش آمده باشد. پدر بزرگ در آن طرف خیالی زندگی میکند و او کسی نیست که در ساعت هشت و نیم صبح یکشنبه بیرون خانه باشد. با خود فکر می کردیم: " خانواده ما از حادثه هیلزبورو نجست" حالت چهره پدر بزرگ میگفت اتفاق وحشتناکی رخ داده است.

او گفت "خبر بدی شنیده ام. جان- پل مرده است." اشک و حیرت بر صورتش موج می زد. مستولی شد. خبر نداشتیم که جان- پل به دیدن مسابقه رفته بود. او همیشه به باشگاه انفیل می رفت. ولیکن بازی نیمه نهایی جام حذفی چیز خاصی بود. پدر بزرگ گفت: جکی^۳ مادر جان- پل توانست بود

^۱ Huyton

^۲ Tony

^۳ Jackie

که یک بلیط تهیه کند. او می دانست که دیدن قهرمانان جان -پل در چنین مسابقه مهمی چقدر برایش بالارزش است. مسابقه در شفیلد در فاصله ۷۰ مایلی بود. و بنابراین او میخواست که برود. یکی از دوستان خانوادگی جان -پل را با خودش برد. آنها صبح روزشنبه لیورپول را با شور و هیجان ترک کردند ولی جان -پل هرگز برنگشت. هرگز از مسابقه برنگشت. این کلمات برای همیشه در ذهن من خواهد ماند.

مراسم غم انگیز به خاک سپاری جان -پل کمی پس از واقعه هیلزبورو بود. بعلت مدرسه در مراسم شرکت داشتم. این دلیل بود که به من گفته می شد. مطمئنم که پدر نمی خواست من مراسم را ببینم. والدین من خواستند مرا مصون نگاهدارند. بچه ای بودم که سعی داشتم بفهمم که پسرعمه ام که با من مورد ستایش هردو نفرمان حمایت می کرد چرا مرده است.

به تازگی در مرکز "Excellence" لیورپول کار را شروع کرده بودم و پس از ماجرای هیلزبورو آموزش برای مدتی تعطیل شد. ولی که الاخره شروع کردیم از چهره بهت زده مربیان بگویم که این فاجعه کل باشگاه شهر را تحت تأثیر قرار داد. حادثه هیلزبورو برای ماه ها موضوع صحبت خانواده ها بود.

حتی اکنون پس از گذشت ۱۷ سال موضوع تاز به دردناک باقی مانده است.

درطول زمان آموزش در انفیلد در دوران نوجوانی دیدن والدین جان -پل مرا برای موفق شدن مصمم تر می کرد. درست قبل از اولین بازی در لیورپول آنها به من گفتند "جان -پل به تو افتخار میکند". در طول مسابقه احساس می کردم که جان -پل به من می نگرد و خوشحال است که به رویاهای مشترکمان تحقق بخشیدم. در شرایط هیجانی موفقیت های همواره به جان -پل فکر میکنم و اینکه او چقدر از بُردلیورپول خوشحال می شود. وقتی فکر میکنم که جان -پل دیگر اینجا نیست هرروز قلبم می شکند.

رفتار باشگاه لیورپول با خانواده جان -پل عالی بود. آنها با تمام کسانی که عزیزان را در هیلزبورو از دست دادند. با التفات و کمک برخورد می کردند. هنوزهم اینگونه اند. لیورپول باشگاه پسران است که ریشه هایش عمیقادر جامعه نفوذ دارد. به یاد دارم که یک روز جکی به پدرم گفت که چقدر باشگاه با آنها خوب رفتار کرده است. همه ساله در سالگرد هیلزبور و باشگاه لیورپول مراسمی در

انفیلد برگزار میکنند. شرکت در این مراسم برای بازیکنان الزامی است. باید هم اینطور باشد، تیم باید احترامش را به آن ۹۶ تن ابراز نماید. در سال ۲۰۰۵ حالم واقعاً آشفته بود ولی من در آن مراسم شرکت کردم. هرگز مراسم هیلزبورو را ترک نمیکنم. این قسمتی از زندگی من است.

معمولاً بازیکنان در زمین مل وود^۱ گردهم می آیند و تیم با اتوبوس به انفیلد می رود. در طول راه من بازیکنان خارجی که موضوع را نمی دانند صحبت میکنم. آنها سوال میکنند " ما به کجا می رویم؟ می رویم چکار کنیم؟ آنها فاجعه هیلز بورو را شنیده اند ولی داستان کامل آنرا نمی دانند. من به ایشان توضیح می دهم و آنها آنجا ساکت و بهت زده می نشینند. بعد از واقعه هیلز بورو آنچه من بیشتر به یاد دارم زیادهای را بر انگیزخت و متهم آن، روزنامه آفتاب هیچگاه در مل وود و انفیلد و در خانه من دیدم نخواهد شد. هوا دار لیورپول کاملاً ضد روزنامه آفتاب^۲ است. من پشتیبان لیورپول هستم بنابراین به افکار آنها احترام می گذارم و نیز اینکه یکی از افراد خانواده ام را در هیلزبورو از دست داده ام. من روزنامه دست نمی زنم و بازیکنان خارجی خیلی احترام می گذارند. هرگز ندیدم که یکی از آنها بی احترامی کند. آنها همیشه به مراسم می آیند. این اعتباری برای آنها و لیورپول است. نشانه ای از احترام عمیق آنهاست که حتی بازیکنان تازه وارد برای باشگاه احساس می کنند.

این سفر برای من اعجاب انگیز است. به همراه تیم وارد می شوم. خویشاوندان را می بینم و تمام افکار در مورد جان- پل به من هجوم می آورد. برای من رفتن به مراسم هیلز بورو یک وظیفه حرفه ای نیست یک شور و شوق شخصی است. در آنجا با بوری خنجریده می ایستم بعنوان یک خویشاوند غمگین و همچنین بعنوان کاپیتان تیم. معمولاً به باشگاه لیورپول را در استادیوم از محلی که جان- پل و بقیه از دست رفتگان شنبه بعد از ظهر خود را سرای می کردند باز می کنند. مراسم ساعتی چند طول می کشد. ما مناجات و دعا می خوانیم و برای آنجا عزاداری می کنیم در سال ۲۰۰۶ متنی را خواندم که بسیار احساسی بود گاهی با پل هریسون^۳ که روزه بان

^۱ Melwood

^۲ Sun

^۳ Paul Harrison

ذخیره لیورپول بود صحبت می کنم. پل پدرش را در هیلزبورو از دست داد . وحشتناک است. نمی توانم فقدان والدینم را تصور کنم.

خانواده ها در حمایت از یکدیگر خوب عمل می کنند در لیورپول شما هرگز تنها نیستید . سرود معروف ما پیش از آنکه پیوند چند کلمه با تنظیم خاصی باشد پیمانی است بین مردم . ما در آن خوب و بد با هم هستیم . مردمی که به هیلزبورو برای خانواده ها می روند شایسته چنین قدر شناسی هستند.

آنها عدالت را می خواهند و هرگز دست بردار نیستند و درست هم همین است. خانواده هایی در لیورپول هستند با صنایع های خالی در کنار میزبان و اطاق خواب های خالی در طبقه بالا. این خانواده ها مستحق عدالتند من این مبارزه را کاملاً حمایت می کنم زیرا خود نیز چنین می خواهم. ما باید بدانیم که هیلزبورو واقعاً چه رخ داده است و چه کسی باید سرزنش شود. باید بر علیه آن عده از مسئولین که اجازه داده اند به انسان بیگناه از دست بروند اقدام شود. پسر عمه ام در هیلزبورو از دست رفت و عدالت برقرار شد. هنگامیکه در آنفیلد خودم را گرم می کنم تابلوی "عدالت برای ۹۶ نفر" را مشاهده می کنم و با تابلوی گرم را به علامت تایید تکان می دهم. دولت باید اقدام مناسبی انجام دهد. تنها با این سرزنش که خانواده این ۹۶ نفر می توانند آرام بگیرند و عزاداری کنند با علم به اینکه عدالت اجرا شده است . آن تنها هنگامی با حضور بر سر قبور عزیزانشان به آرامش خواهند رسید که بدانند کسی یا کسانی ای بروز این تراژدی به پای میز عدالت فرا خوانده شده اند . تراژدی که می شد از آن اجتناب ورزید.

حادثه هیلزبور نباید هیچگاه دوباره رخ دهد. هیچکس نباید از خود بیستگانش را در یک مسابقه فوتبال از دست بدهد. هرگاه من نام جان - پل را روی سنگ سرد در پس دروازه شانکلی می بینم آکنده از اندوه و خشم می شوم . این مطلب را هرگز تاکنون بازگو نکردم امروزی این یک واقعیت است که : من برای جان - پل بازی می کنم.

« سرخ بدنیا آمدن »

رگ هایم را ببرید خون سرخ لیورپول جاری خواهدشد. با شوری اشین به باشگاه لیورپول عشق می ورزم. عزمم زمانی برای رسیدن به قله های استادیوم آنفیلد توفنده شد که جان- پل سچاره از دست رفت. واقعه بد دیگری که در ایام مدرسه پیش آمد محرک بعدی پیشرفت من شد. وقوع این اتفاق پیش از شروع مسیر شغلیم، تقریباً همه چیز از بین رفت. همه رویاهایم برای من سر به شکره شدن در باشگاه لیورپول و کشور انگلستان ، بلند کردن جام قهرمانان باشگاههای اروپا و درخشش در جام جهانی در سن نه سالگی به مهارت یک پزشک جراح بر می گردد.